www.pecritique.com

آبان
۱۴۰۵

نقد اقتصاد سیاسی

سرمایه‌داری رانتی، تکنوفاشیسم و تخریب منابع مشترک

کوهی سایتو و ریوجی ساساکی



این مقاله به بررسی انتقادی گفتمانی نوظهور در مورد تکنوفئودالیسم (technofeudalism) می‌پردازد. در حالی که روایت‌های جریان اصلی، پیشرفت‌های فناورانه ناشی از غول‌های فناوری آمریکایی را ستایش می‌کنند، طرفداران تز تکنوفئودالیسم استدلال می‌کنند که یک طبقه‌ی حاکم جدید - «سرمایه‌داران ابری» (Cloudalist، کلودالیست) - جایگزین سرمایه‌داران سنتی شده و اطلاعات و رانت را به شیوه‌هایی که یادآور روابط فئودالی است، استخراج می‌کند. با این‌حال، این گفتمان پویایی مداوم سرمایه‌گذاری و رقابت سرمایه‌داری را در نظر نمی‌گیرد. در مقابل، این مقاله با بازنگری تحلیل مارکس در کتاب *سرمایه*، با توجه ویژه به نظریه‌ی اغلب نادیده گرفته‌شده‌ی او در مورد *رانت زمین* در جلد سوم، مفهوم سرمایه‌داری *رانتی* را مطرح می‌کند. این مقاله با استناد به یادداشت‌های مارکس که برای اولین بار در *نسخه‌ی کامل آثار مارکس - انگلس* (*MEGA*) منتشر شده است، استدلال می‌کند که سرمایه‌داری رانتی پیشرفته‌ترین و متناقض‌ترین شکل سرمایه‌داری معاصر را تشکیل می‌دهد که تخریب منابع مشترک را تسریع می‌کند و شرایط لازم برای همبستگی طبقه‌ی کارگر را تضعیف می‌سازد. همچنان که بحران دوگانه‌ی انباشت سرمایه و جنبش‌های ضدسیستمی، بی‌ثباتی اجتماعی-اقتصادی و سیاسی را تشدید می‌سازد، تهدید چرخش اقتدارگرایانه به سمت تکنوفاشیسم (technofascism) به‌طور فزاینده‌ای قریب‌الوقوع می‌شود.

۱) مقدمه

«شبحی جهان را تسخیر کرده است - شبح فئودالیسم». با توجه به خوش‌بینی غالب پیرامون فناوری‌های دیجیتال، این گفته ممکن است عجیب به نظر برسد. در واقع، گفتمان‌های جریان اصلی همچنان از آینده‌ی سرمایه‌داری که تحت هدایت

اتوماسیون کامل، هوش مصنوعی و زیست‌فناوری (biotechnology) است تجلیل می‌کنند. بااین‌حال، چشم‌انداز تاریک‌تری به‌طور فزاینده در حال شکل‌گیری است. در بستر رکود مستمراقتصادهای سرمایه‌داریِ با درآمد بالا و افزایش نابرابری اقتصادی، برخی منتقدان اکنون صریحاً ادعا می‌کنند که سرمایه‌داری دیگر «مرده» است (وارک، ۲۰۱۹). اما، طبق این دیدگاه، این «کارگران جهان» نیستند که سرمایه‌داری را از بین برده‌اند، بلکه خود سرمایه است. در این روایت، شکل تجدید حیات یافته‌ای از فئودالیسم جایگزین سرمایه‌داری شده است (دوراند، ۲۰۲۴). الیگارش‌های فناوری، که اکنون به‌عنوان «سرمایه‌داران ابری» شناخته می‌شوند، به‌عنوان طبقه‌ی حاکم جدید در اقتصاد مبتنی بر پلت‌فرم دیجیتال (digital platform) به تصویر کشیده می‌شوند که از همه‌ی ما اطلاعات و رانت استخراج می‌کنند (واروفاکیس، ۲۰۲۳).

مفهوم تکنوفئودالیسم قطعاً تحریک‌آمیز است، اما شبح «فئودالیسم» که بر فراز عصر دیجیتال است، ترکیبی عجیب از واقعیت و استعاره است. طرفداران نئوفئودالیسم عصر دیجیتال اغلب ادعا می‌کنند که سرمایه‌داری «کشته شده» است (واروفاکیس، ۲۰۲۳) و برخی حتی ادعا می‌کنند که این «فقط استعاره نیست» (دین، ۲۰۲۵، ص ۷). بااین‌حال، همین مفسران اغلب اذعان می‌کنند که استفاده‌ی آنها از اصطلاحات فئودالی در واقع «قیاسی» (analogie) است (دین، ۲۰۲۵، ص ۱۵) یا این‌که تنها نشان‌دهنده‌ی یک «گرایش» نوظهور است (دین، ۲۰۲۵، ص ۱۴؛ دوراند، ۲۰۲۴، ص ix). در حقیقت، دشوار بتوان انکار کرد که اقتصاد جهانی از بنیاد سرمایه‌داری است. به این ترتیب، مفهوم تکنوفئودالیسم به‌سرعت خود را به‌عنوان مفهومی دوپهلو و با ظرفیت تحلیلی محدود برای توضیح پویایی اقتصاد دیجیتال معاصر نشان می‌دهد.

برای فراتررفتن از سردرگمی مفهومی پیرامون تکنوفئودالیسم، بازگشت به کتاب *سرمایه* مارکس مفید است. غایب مهم اکثر نقدهای تکنوفئودالیسم، بررسی جدی به جلد سوم *سرمایه*، به‌ویژه نظریه‌ی رانت آن است. به جز چند استثنا، محققان تا حد زیادی ارتباط این جنبه از کار مارکس را با تحلیل اقتصاد دیجیتال امروزی نادیده گرفته‌اند. این حذف نظری به تمایل به برابرـ دانستن مستقیم استخراج رانت معاصر با فئودالیسم، و نادیده‌گرفتن ارزیابی انتقادی از رانت در خود سرمایه‌داری، کمک کرده است. در این زمینه، انتشار دست‌نوشته‌ها و دفترچه‌های اقتصادی مارکس در *نسخه‌ی*

کامل *آثار مارکس - انگلس* (MEGA) بسیارمهم است. این متون، تحولات نظری مارکس متأخر در نظریه‌ی رانت را روشن می‌کند و مبنایی حیاتی برای تحلیل سرمایه‌داری رانتی ارائه می‌دهند. این مقاله با گسترش چارچوب مارکس، استدلال می‌کند که *سرمایه‌داری رانتی* پیشرفته‌ترین - و احتمالاً نهایی‌ترین - شکل سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. نظریه‌ی رانت مارکس، گرایش‌های مخرب این سیستم را، به‌ویژه از طریق انحصار و چپاول منابع مشترک، آشکار می‌سازد.

البته، این بدان معنا نیست که مارکس وضعیت فعلی را به‌طور کامل پیش‌بینی کرده بود. یک مشکل اساسی که مارکس پیش‌بینی نکرده بود، بحران عمیقی است که جنبش‌های ضدسیستمی معاصر با آن مواجه هستند. سرمایه‌داری رانتی، که با فناوری‌های جدید نظارت و دستکاریِ رفتاری تقویت می‌شود، به‌طور فزاینده‌ای زندگی را به‌طور کامل تحت سلطه‌ی سرمایه قرار می‌دهد و در نتیجه امکان همبستگی ضدسرمایه‌داری را از بین می‌برد. در غیاب جنبش‌های قدرتمند ضدسیستمی، بی‌ثباتی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی احتمالاً در سال‌های آینده تشدید شده و به‌طور بالقوه به تغییر در راستای یک رژیم اقتدارگراتر منجر خواهد شد.

۲) چرا تز تکنوفئودالیسم نکته‌ی اصلی را از قلم می‌اندازد؟

مشهور است که فیشر (۲۰۰۹) با تأمل در مورد افول جنبش‌های چپ در بحبوحه‌ی ظهور اقتصاد دیجیتال، با اندوهناکی اظهار داشت که «تصور پایان جهان آسان‌تر از تصور پایان سرمایه‌داری است» (ص. ۲). در این صورت، امروزه ممکن است وسوسه شویم و استدلال کنیم دیجیتالی‌شدن در واقع پایان سرمایه‌داری را رقم زده است. بااین‌حال، این *پایان* با آنچه فیشر در ذهن داشت - و حتی بیشتر از آن با آنچه کارل مارکس حدود ۱۵۰ سال پیش تصور می‌کرد - تفاوت چشمگیری دارد. سرمایه‌داری توسط طبقه‌ی کارگر در یک گذار تاریخی مترقی به سمت سوسیالیسم، تحت هدایت نیروهای مولد، سرنگون نشده است. برعکس، اکنون به نظر می‌رسد که تاریخ در حال حرکت به عقب است: از سرمایه‌داری به فئودالیسم. طبق این تفسیر، پیشرفت‌های

سریع فناورانه‌ی اخیر در حوزه‌ی دیجیتال، سرمایه را به «کشتن» خود سرمایه‌داری سوق داده و دورانی از *تکنوفئودالیسم* را آغاز کرده است (واروفاکیس، ۲۰۲۳).

چرا فئودالیسم در عصر دیجیتال دوباره ظهور می‌کند؟ درهسته‌ی این استدلال این ادعا وجود دارد که اقتصاد دیجیتال امروزی کم‌ترتوسط تولید کالا و ارزش اضافی و بیشتر توسط رقابت برای رانت انحصاری هدایت می‌شود (هریسون، ۲۰۲۱). استخراج رانت به یک رویه‌ی اقتصادی غالب و غارتگرانه تبدیل شده است که از منطق بنیادی تولید سرمایه‌داری، که بر استثمار نیروی کار برای تولید ارزش اضافی متمرکز شده، فاصله‌ی زیادی گرفته است. در این الگوی جدید، کاربران پلت‌فرم‌های دیجیتال به‌عنوان «رعایای ابری» توصیف می‌شوند که به‌جای کشت زمین و پرداخت رانت به مالکان، از طریق تولید داده‌ها پلت‌فرم‌های دیجیتال را کشت می‌کنند و در واقع برای دسترسی به کالاها و خدماتی که توسط «املاک ابری» ارائه می‌شوند، *رانت دیجیتال* پرداخت می‌کنند.

سرمایه‌داران ابری از طریق انحصاری‌کردن پلت‌فرم‌های دیجیتال گسترده، فضایی ساخته‌اند که در آن ویژگی‌های معرّف سرمایه‌داری - مانند «بازارآزاد»، «رقابت»، «سود» و «استثمار» - به‌طور فزاینده‌ای با ویژگی‌های فئودالی از جمله «انحصار»، «تصاحب» و «رانت» جایگزین می‌شوند. هر فعالیتی در این فضا به‌طور دقیق توسط الگوریتم‌هایی که برای بیشینه‌سازی سود صاحبان پلت‌فرم طراحی شده‌اند، برنامه‌ریزی، دستکاری و هماهنگ می‌شود (واروفاکیس، ۲۰۲۳ص ۹۰). حتی تی‌یل (۲۰۱۴)، یکی از بنیانگذاران پی‌پال، ماهیت نئوفئودالی شرکت‌های فناوری معاصر را از منظر کسب‌آفرینی تصدیق می‌کند: «شرکت‌هایی که فناوری جدید ایجاد می‌کنند، اغلب به جای سازمان‌های ظاهراً "مدرن‌تر"، شبیه سلطنت‌های فئودالی هستند» (ص. ۱۸۸). با توجه به این نکته، چه چیزی - اگراصلاً چیزی باشد - در نظریه‌ی رایج «بازفئودالی‌شدن» (refeudalisation) مسئله‌ساز است؟

موروزوف (۲۰۲۲) پیش از این، از *تکنوفئودالیسم* به‌عنوان مفهومی ناکارآمد انتقاد کرده و استدلال می‌کند که شرکت‌های بزرگ فناوری فعالانه در رقابتی شدید برای بیشینه‌سازی سود خود درگیر هستند؛ این امر هم از طریق تولید کالاهای جدید ـ نظیر خدمات جست‌وجوی نمایه‌سازی‌شده (گوگل) و تجربه‌های سرگرمی نوآورانه

(اسپاتیفای و نت‌فلیکس) ـ و هم از طریق سرمایه‌گذاری‌های کلان در مراکز داده، زیرساخت‌های ابری و هوش مصنوعی صورت می‌گیرد. این رقابت پویا، که بر پایه‌ی منطقِ بیشینه‌سازی سود استوار است، در تضادی آشکار با تصویر ایستا از جامعه‌ی فئودالی قرار دارد. به گفته‌ی موروزوف، مفهوم «*تکنوفئودالیسم*» اغلب به‌مثابه نقدی *اخلاقی* بر الیگارش‌های حوزه‌ی فناوری به کار می‌رود؛ بدین‌گونه که آنان را همچون رانت‌خوارانی «تنبل» ترسیم می‌کند که بدون مشارکت در کار مولد، از طریق انحصارها به کسب سود می‌پردازند. او استدلال می‌کند که وظیفه‌ی نظریِ مبرم‌تر، بررسی انتقادیِ ساختارهای اقتصادیِ واقعی در اقتصاد دیجیتالِ معاصر است.

در واقع، با عدم‌افشای تناقض‌های درونی سرمایه‌داری دیجیتال، تز *نئوفئودالیسم* این خطر را به همراه دارد که تلویحاً بگوید سرمایه‌داری را می‌توان صرفاً با مقاومت در برابر بازگشت فرضی به فئودالیسم، مترقی‌تر نمود. به‌عنوان مثال، زووباف (۲۰۱۹) و مازوکاتو (۲۰۱۹) از شکلی منصفانه‌تر و رقابتی‌تر از سرمایه‌داری دیجیتال حمایت می‌کنند که با برچیدن و تنظیم انحصارات نامشروع شرکت‌های بزرگ فناوری به دست می‌آید. بااین‌حال، چنین ایمانی به یک سرمایه‌داری دیجیتال بی‌خطرتر ممکن است بیش از حد خوش‌بینانه باشد. اپل - مدل مورد علاقه‌ی زووباف - را در نظر بگیرید که به دلیل استراتژی‌های قیمت‌گذاری انحصاری، برون‌سپاری نیروی کار، نقض مقررات حریم خصوصی، مالیات‌گریزی سیستماتیک و عدم مسئولیت‌پذیری زیست‌محیطی مورد انتقاد قرار گرفته است (مولدون، ۲۰۲۲، ص ۲۴).

به گفته‌ی موروزوف (۲۰۲۲، ص ۱۲۲)، چنین تفاسیر ناکافی از اقتصاد معاصر ناشی از برداشت بیش از حد دوگانه از سرمایه‌داری است. از نظر واروفاکیس، سرمایه‌داری با مبادله‌ی بازار تعریف می‌شود و انباشت از طریق استثمار کار مازاد رخ می‌دهد، در حالی که فئودالیسم با انحصار و تصاحب کار مازاد مشخص می‌شود. بااین‌حال، این تقابل دوگانه بین بازار و انحصار، اقتصاد و سیاست، استثمار و تصاحب، چارچوب بسیار محدودی برای درک شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ارائه می‌دهد. در واقع، توسعه‌ی سرمایه‌داری همواره شامل اشکال تصاحب در کنار استثمار کار بوده است. تصاحب شامل مبادله‌ی نابرابر بین پیرامون و مرکز امپراتوری (والرشتاین، ۱۹۸۳) کار بازتولیدی عمدتاً توسط زنان (فدریچی، ۲۰۰۴) و تصاحب رایگان سهمی از طبیعت، (مور، ۲۰۱۵)

است. بنابراین، وجود تصاحب گسترده در اقتصاد دیجیتال، به خودی خود طبقه‌بندی مجدد نظام فعلی به‌عنوان *فئودالی* را توجیه نمی‌کند.

نقد موروزوف از *تکنوفئودالیسم* تا حد زیادی قانع‌کننده است. بااین‌حال، او یک نظریه‌ی ارزش سرمایه‌داری ارائه نمی‌دهد که به‌طور منسجم پویایی‌های استثمار و تصاحب را در خود جای دهد. در عوض، او به‌عنوان بدیل به چارچوب نانسی فریزر روی می‌آورد (۲۰۲۲، ص ۱۲۳). بااین‌حال، فریزر (۲۰۲۲، ص. ۲۵) تنها بر نیاز به نقدی «چند لایه‌ای» تأکید می‌کند - نقدی که به طبقه، بوم‌شناسی، دولت و جنسیت بپردازد. (۱) در نتیجه، پتانسیل تبیینی نظریه‌ی اقتصادی مارکسی در زمینه اقتصاد دیجیتال نوظهور کماکان توسعه نیافته است

موروزوف در نهایت از تحلیل گسترش تصاحب دیجیتال از دریچه‌ی نظریه‌ی ارزش کار مارکس باز می‌ماند. موروزوف، بسیار شبیه واروفاکیس که سرمایه‌داری دیجیتال را با تکنوفئودالیسم یکی می‌داند، با تمایز قائل نشدن بین اشکال متمایز تصاحب در نظام سرمایه‌داری، ویژگی تاریخی سرمایه‌داری دیجیتال امروزی را مبهم می‌سازد. بنابراین، او تمایزات ظریفی را که مارکس در *سرمایه*، به‌ویژه در جلد سوم، بین *اشکال* مختلف تصاحب در نظام بازار ترسیم کرده است، نادیده می‌گیرد.

در واقع، کسانی که در این بحث شرکت می‌کنند، تمایل دارند فقط به صورت پراکنده به کتاب *سرمایه* مارکس اشاره کنند. با توجه به این‌که کتاب *سرمایه* شامل بحث گسترده‌ای در مورد رانت می‌شود، این غفلت قابل‌اعتنا است. یکی از دلایل ساده‌ی این غفلت، فرض رایجی مبنی بر بی‌ربط‌بودن تحلیل مارکس از سرمایه‌داری قرن نوزدهم است. فصل ۶ جلد سوم *سرمایه*، که عمدتاً بر *رانت* زمین در کشاورزی و معدن تمرکز دارد، این برداشت را تقویت می‌کند. این مثال‌ها در زمینه‌ی اقتصاد دیجیتال امروز منسوخ به نظر می‌رسند. (۲)

به همین دلیل است که هاروی (۲۰۱۲) با گسترش دامنه‌ی کاربرد نظریه‌ی رانت مارکس، در پی به‌روزرسانی آن است: «به‌یاد داشته باشید، همه‌ی رانت‌ها، بازگشت به قدرت انحصاری مالکیت خصوصی بر برخی دارایی‌های حیاتی، مانند زمین یا حق ثبت اختراع هستند. بنابراین، قدرت انحصاری مالکیت خصوصی هم نقطه‌ی شروع و هم نقطه‌ی پایان همه‌ی فعالیت‌های سرمایه‌داری است» (ص ۹۴). به همین ترتیب،

کریستوفرز (۲۰۲۰) تعریفی از رانت ارائه می‌دهد که عناصر اقتصاد راست‌آیین (ارتدوکس) و اقتصاد دگراندیش (هترودوکس) را با هم ترکیب می‌کند: «بنابراین، تعریفی از رانت که این‌جا از آن استفاده می‌کنم، عملاً ترکیبی از اقتصاد دگراندیش و اقتصاد راست‌آیین است: درآمدی که از مالکیت، تملک یا کنترل دارایی‌های کمیاب در شرایط رقابت محدود یا بدون رقابت حاصل می‌شود» (ص. xxiv).

بااین‌حال، رویکرد هر دو، یعنی هاروی و کریستوفرز، نسبت به مفهوم «رانت» با اشکال مواجه است. اگر هر نوع درآمدی را که از انحصار دارایی‌های کمیاب حاصل می‌شود «رانت» تلقی کنیم، به لحاظ نظری تفکیک رانت از درآمد مالی غیرممکن خواهد شد. کریستوفرز هر دو تعریف دگراندیشانه و نئوکلاسیک از رانت را نقد می‌کند، اما نمی‌تواند یک چارچوب مفهومی منسجم و سازگار از خود ایجاد کند و در نهایت درآمد مالی را با درآمد مبتنی برپلت‌فرم اشتباه می‌گیرد. از سوی دیگر، هاروی تلاش می‌کند رانت را از درآمد مالی متمایز کند. با وجود این، در تحلیل او، مبنای استخراج رانت در نهایت به مالکیت صرف «دارایی‌های حیاتی» تقلیل می‌یابد. این رویکرد خطر فروپاشی تمایز بین ارزش اضافی و رانت را به همراه دارد، زیرا خود ارزش اضافی نیز از انحصار بر ابزار تولید ناشی می‌شود. به‌طور خلاصه، تعاریف رانت ارائه شده توسط هاروی و کریستوفرز هم بسیار گسترده و هم بسیار مبهم هستند تا چارچوب رضایت‌بخشی برای تحلیل پویایی رانت‌خواران اقتصاد دیجیتال امروز ارائه دهند. به همین دلیل است که بازگشت به روایت اصلی مارکس از رانت در کتاب *سرمایه* ضروری است تا از تفسیر مجدد خودسرانه جلوگیری شود.

۳) نظریه‌ی مارکس در مورد رانت درعصر دیجیتال

سوءتفاهمی رایج است که تحلیل مارکس در کتاب *سرمایه* به مرحله‌ی تاریخی خاص سرمایه‌داری قرن نوزدهم محدود می‌شود. شرح او از «میانگین ایده‌آل» شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، مقولات اقتصادی بنیادی - مانند «ارزش»، «کالا»، «پول» و «سرمایه» - را شرح می‌دهد که برای درک سرمایه‌داری *به معنای واقعی کلمه* ضروری هستند. این مقولات به یک لحظه‌ی تاریخی خاص محدود نمی‌شوند، بلکه با دقت از

آن تجرید می‌شوند، به‌طوری که چارچوب مفهومی اساسی برای تحلیل هر شکل تاریخی از سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند. به‌عنوان مثال، بازارهای مالی و مشتقه‌های امروزی را تنها زمانی می‌توان به‌درستی درک کرد که مفهوم « سرمایه‌ی بهره‌آور» درک شود. همین منطق در مورد رانت دیجیتال نیز صدق می‌کند: اگرچه مارکس نمی‌توانست سطوح فعلی مالی‌گرایی یا توسعه‌ی اقتصاد دیجیتال را پیش‌بینی کند، اما این امر کتاب *سرمایه* را منسوخ نمی‌سازد.

البته، این امر به‌تنهایی محدودیت‌های تاریخی تحلیل مارکس را برطرف نمی‌کند. نکته‌ی قابل‌توجه این است که بحث او در مورد رانت عمدتاً به کشاورزی و معدن محدود می‌شود. بخش مربوط به رانت همچنان یکی از حوزه‌های کم‌تر بررسی‌شده در اقتصاد مارکسی است و محققان اندکی تلاش کرده‌اند تا مفهوم رانت نزد مارکس را در اقتصاد رانتی معاصر به کار گیرند. این غفلت به ظهور گفتمان تکنوفئودالیسم کمک نموده است؛ گفتمانی که خلأ مفهومی ناشی از این حذف را پر می سازد.

بااین‌حال، مارکس به‌خوبی از قیدوبندهای محدودسازی نظریه‌ی رانت به کشاورزی و معدن آگاه بود. این آگاهی، درگیری شدید او با مسئله‌ی رانت در سال‌های بعدی زندگی‌اش را توضیح می‌دهد. در دوره‌ای که مارکس کتاب‌های دوم و سوم *سرمایه* را می‌نوشت،(۳) اواسط قرن نوزدهم شاهد گسترش سریع پروژه‌های زیرساختی، از جمله راه‌آهن، بنادر و بعداً شبکه‌های برق و مخابرات بود. این تحولات در مقیاس بزرگ اغلب باعث ایجاد انحصارهای طبیعی می‌شد، زیرا رقابت در بازار در چنین بخش‌هایی بسیار دشوار بود. در نتیجه، آنها نیز به منابع رانت تبدیل شدند. با مشاهده‌ی این تحولات در دهه‌ی ۱۸۷۰، و در پاسخ به ظهور اشکال جدید انحصار و استخراج ارزش، مارکس متأخر برای اصلاح و گسترش نظریه‌ی رانت خود تلاش‌هایی انجام داد.

با وجود این، نتایج تحقیقات مارکس در سال‌های پایانی عمرش به‌وضوح در نسخه‌های فعلی *سرمایه* منعکس نشده است. مارکس قبل از تکمیل این اثر درگذشت و انگلس متعاقباً دست‌نوشته‌های مارکس را ویرایش و آنها را به‌عنوان جلدهای دوم و سوم منتشر کرد. این فرایند ویراستاری، به ویژه برای جلد سوم، مشکلاتی ایجاد کرد، زیرا پیش‌نویس اصلی آن در سال‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۴ تهیه شد و بنابراین نتوانست تحولات فکری مارکس را در طول تقریباً دو دهه‌ی منتهی به مرگ او در سال ۱۸۸۳

دربر گیرد. این وضعیت پیامد نامطلوبی برای پذیرش بعدی ایده‌های مارکس ایجاد کرد. اگرچه مارکس در دهه ۱۸۶۰ به‌طورجدی شروع به توسعه‌ی نظریه‌ی رانت خود کرد، اما پیش‌نویس اصلی از ۱۸۶۵-۱۸۶۴ به‌طور کامل به این نظریه نپرداخته است. در نتیجه، اکثر تحقیقات قبلی، با تکیه بر نسخه‌های ویراسته‌ی انگلس، تحلیل خود را به رانت زمین کشاورزی محدود کردند و آن را به‌عنوان یک بحث منسوخ قرن نوزدهمی رد نمودند. بااین‌حال، نظریه‌ی رانت مارکس منسوخ نشده است، زیرا هیچ ضرورت ذاتی وجود ندارد که رانت را منحصراً به کشاورزی و معدن محدود کنیم.

در سال‌های اخیر، چاپ جدید و کامل آثار مارکس و انگلس؛ تحت عنوان «*نسخه‌ی کامل آثار مارکس - انگلس* (MEGA)»، دست‌نوشته‌های اقتصادی مارکس در مورد سرمایه و دفترچه‌های یادداشت او را که قبلاً در دسترس نبودند، منتشر کرده است. در میان این‌ها، دست‌نوشته‌ها و دفترچه‌هایی از دهه‌ی ۱۸۷۰ وجود دارد که بینش‌های ارزشمندی برای بازسازی توسعه‌ی نظری مارکس در سال‌های پایانی عمرش ارائه می‌دهند (سایتو، ۲۰۲۳). نظریه‌ی رانت نیز از این قاعده مستثنی نیست. مارکس پس از انتشار جلد اول *سرمایه* در سال ۱۸۶۷، ضمن ادامه‌ی تحقیقات خود در اقتصاد سیاسی، به‌طور جدی به علوم طبیعی پرداخت. در طول دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰، او کتاب‌های مختلفی در مورد کشاورزی، جنگلداری، دامداری و معدن خواند و از آخرین یافته‌ها در علوم کشاورزی، گیاه‌شناسی، زمین‌شناسی و کانی‌شناسی بهره‌مند شد. دفترچه‌های یادداشت او، درک بوم‌شناختی عمیق‌تری از «شکاف جبران‌ناپذیر» در متابولیسم اجتماعی و طبیعی تحت سرمایه‌داری، در کنار شرح بیشتر نظریه‌ی رانت، را نشان می‌دهد (سایتو، ۲۰۱۷). علاوه بر این، در طول دهه‌ی ۱۸۷۰، مارکس با تمرکز بر گسترش سریع سیستم اعتباری و رانت، توسعه‌ی سرمایه‌داری در آمریکا و روسیه را از نزدیک دنبال نمود (هاینریش، ۲۰۱۶، ص ۱۳۲).(۴)

یکی از دستاوردهای قابل‌توجه، انتشار اخیر دفترچه‌ی یادداشت مارکس است که حدود سال ۱۸۷۸ به‌عنوان بخشی از کار او بر روی کتاب سوم *سرمایه* انجام شده است. در عبارت زیر، مارکس به وضوح بین «رانت زمین» و «رانت» تمایز قائل می‌شود و «رانت» را به‌عنوان یک مقوله‌ی گسترده‌تر و عام‌تر در نظر می‌گیرد. این تمایز،

نشان‌دهنده‌ی یک پیشرفت نظری قابل‌توجه در اندیشه‌ی مارکس در دهه‌ی ۱۸۷۰ است:

> *در این‌جا دو چیز وجود دارد؛ یا این انحصار موقتی است و می‌تواند با توسعه‌ی سرمایه‌گذاری در کسب‌وکار موردنظر، یعنی از طریق رقابت معمول سرمایه‌داری، شکسته شود؛ در این صورت سود مازاد به‌طور دایم به رانت تبدیل نمی‌شود. یا برعکس، به رانت تبدیل می‌شود که بااین‌حال، باز هم در معرض تغییرات زیادی در مقدار خود، برای مثال رانت زمین، قرار دارد. از سوی دیگر، شاخه‌هایی از کسب‌وکار که انحصارهای طبیعی را تشکیل می‌دهند، مانند راه‌آهن، از آنجا که سود آنها تحت تنظیم نرخ عمومی سود قرار ندارد، یعنی نمی‌توانند در آن سطح بر اثر رقابت کاهش یابند.* (مارکس، ۲۰۲۴، صفحه۶۲)

به گفته‌ی مارکس، دو نوع «انحصار» وجود دارد: «موقت» و «ثابت». در مورد انحصار موقت ناشی از برتری فنی، این مزیت پس از گسترش فناوری از میان می‌رود. در نتیجه، «سود مازاد» حاصل از تعیین قیمت بیش از قیمت تولید نیز ناپدید می‌شود.(۵) در چنین مواردی، سود مازاد به‌عنوان رانت ثابت نیست. در مقابل، مارکس استدلال کرد که در برخی موارد، سود مازاد می‌تواند ثابت باشد و درنتیجه به رانت تبدیل شود. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، رانت زمین ناشی از کمبود طبیعی عرضه‌ی زمین یکی از این نمونه‌هاست. با این‌حال، رانت در بخش‌هایی مانند صنعت راه‌آهن نیز ایجاد می‌شود، جایی‌که موانع بر سر راه صرفه‌جویی ناشی از مقیاس، انحصارهای طبیعی ایجاد می‌کنند و در نتیجه امکان می‌دهند سود مازاد به‌عنوان رانت تثبیت شود.

دراین نکته، می‌توان بینش جدید مهمی را در اندیشه‌ی مارکس تشخیص داد که در نسخه‌ی فعلی *سرمایه*، جلد سوم ویراسته‌ی انگلس منعکس نشده است. مارکس مفهوم کلی «رانت» را تدوین کرد و آن را از مقوله‌ی محدودتر «رانت زمین» متمایز ساخت. مارکس فراتر از کشاورزی و معدن، بخش‌هایی مانند جاده‌ها، راه‌آهن، بنادر و برق را نیز در نظر گرفت. به گفته‌ی مارکس، رانت از مالکیت یا کنترل منابع کمیاب و بازتولیدناپذیر ناشی می‌شود، یعنی منابعی که نمی‌توانند از طریق کار، سرمایه‌گذاری یا ارزش‌های مصرفی محصولات خاص کار تولید شوند (باسو، ۲۰۲۲). به عبارت دیگر،

رانت از منابعی حاصل می‌شود که برخلاف برخی مزایای فناورانه، (باز)تولید آنها برای سرمایه یا غیرممکن یا بسیار دشوار است. به‌عنوان مثال، سرمایه نمی‌تواند ذخایر زمین یا منابع طبیعی را به روشی که می‌تواند ماشین‌آلات را برای افزایش بهره‌وری تولید کند، ایجاد نماید. علاوه بر این، بخش‌هایی مانند راه‌آهن و برق نیاز به سرمایه‌گذاری اولیه‌ی هنگفتی دارند و دوره‌های طولانی برای جبران این سرمایه‌گذاری‌ها لازم است. بنابراین، آنها به‌ندرت امکان رقابت واقعی در بازار را فراهم می‌سازند. دقیقاً همین محدودیت‌های مادی (طبیعی) هستند که مانع از به‌کارگیری آزادانه‌ی چنین منابعی توسط سرمایه می‌شوند و در نتیجه، سود مازاد به شکل رانت تثبیت می‌شود.

البته، محدودیت «طبیعی» تنها شرط مرتبط با آن نیست. اگرچه مارکس مستقیماً به آن نمی‌پردازد، اما انحصارهای «مصنوعی» - به ویژه آن‌هایی که مبتنی بر دانش هستند، مانند حق ثبت اختراع و مجوز - نیز شرایط منحصربه‌فردی از تولید را تشکیل می‌دهند. این انحصارها به دلیل حمایت‌های قانونی اعطاشده توسط حقوق مالکیت معنوی، نمی‌توانند توسط سایر سرمایه‌داران تکرارشوند. چنین انحصارهایی به دارندگان خود این امکان را می‌دهند که قیمت‌ها را افزایش دهند و مبالغ بیشتری طلب کنند و در نتیجه بخشی از سود مازاد را به تصاحب خود در آورند. به این ترتیب، اشکال مختلف رانت که بسیار فراتر از قلمرو کشاورزی و معدن گسترش می‌یابند، به‌عنوان یک مقوله‌ی اساسی در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری پدیدار می‌گردد.

خلاصه ای‌نکه، مقوله‌ی مارکسی «رانت» را می‌توان به شرح زیر تعمیم داد: سود مازاد ثابت که از طریق انحصار منابع کمیاب و بازتولیدناپذیر تولید و توزیع، به دست می‌آید. «سود مازاد ثابت» به سودی اشاره دارد که از طریق افزایش قیمت‌ها به‌وسیله‌ی کنترل ساختاری انحصاری حاصل می‌شود.(۶) نکته‌ی مهم این است که کسانی که رانت می‌پردازند صرفاً متحمل ضرر می‌شوند، زیرا خود رانت هیچ ارزش مازادی ایجاد نمی‌کند. در واقع، مارکس به این توهم اشاره کرد که رانت، ایجاد ارزش است، یعنی این‌که زمین ارزش تولید کند و مالکیت زمین دارای ارزش باشد. به گفته‌ی مارکس، رانت «ارزش اجتماعی کاذب» است (مارکس، ۱۹۹۱، صفحه ۷۹۹). از آن‌جایی که هیچ ارزش اضافی جدیدی تولید نمی‌شود، رانت نشان‌دهنده‌ی نوعی غارت است که در چارچوب حاصل‌جمع صفر عمل می‌کند.

با وجود این، برخلاف سود تجاری و بهره، رانت توزیع ارزش اضافی نیست. بلکه رانت شکل متمایزی از تصاحب را تشکیل می‌دهد. بینش اساسی نظریه‌ی ارزش کار مارکس این است که بیشتر ارزش اقتصادی در نظام سرمایه‌داری از کمبود نیروی کار ناشی می‌شود.(۷) بااین‌حال، این همه‌ی منابع درآمد را دربر نمی‌گیرد. در واقع، رانت ناشی از کمبود نیروی کار نیست، بلکه ناشی از کمبود طبیعی ابزار تولید (یا توزیع) است که توسط کار یا سرمایه‌ی بازتولیدپذیر نیستند. انحصار بر این منابع کمیاب و بازتولیدناپذیر باعث ایجاد سود مازاد ثابت می‌شود، اما این سود کیفیتی متفاوت ازارزش تولید شده از طریق کار دارد.(۸) دقیقاً به همین دلیل است که مارکس رانت را «ارزش اجتماعی کاذب» نامید. برای درک منحصربه‌فردبودن آن، می‌توان رانت را با سود تجاری و بهره که صرفاً توزیع ارزش اضافی بین سرمایه‌داران هستند، مقایسه کرد.(۹) در مقابل، رانت تصاحب ارزش اضافی تولیدشده توسط سرمایه صنعتی نیست، بلکه ادعای بسیار گسترده‌تری بر ثروت اجتماعی است، همان‌طور که در شکل ۱ دیده می‌شود.(۱۰) در بخش‌های غیرکشاورزی معمولی، رقابت تضمین می‌کند که ارزش بازار با سطح تولیدی مطابقت دارد که شرکت‌هایی با بهره‌آوری متوسط را قادر می‌سازد فقط نرخ سود متوسط را محقق کنند. شرکت‌هایی با بهره‌آوری بالاتر از میانگین، سود مازاد را تضمین می‌کنند، درحالی که شرکت‌هایی با بهره‌آوری پایین‌تر، سودی کم‌تراز میانگین دریافت می‌کنند و بخشی از ارزش اضافی تولیدشده را از دست می‌دهند. بااین‌حال، در کشاورزی، جایی که می‌توان ابزار تولید را انحصاری کرد، این برابری رخ نمی‌دهد. مادامی که تقاضا وجود داشته باشد، ارزش بازار توسط کالاهایی تعیین می‌شود که تحت کم‌بازده‌ترین شرایط تولید می‌شوند. در نتیجه، همه‌ی تولیدکنندگان دیگر با بهره‌وری برتر، سود مازادی به دست می‌آورند که به شکل رانت در می‌آید. از آن‌جا که رانت ریشه در کمبود نیروی کار ندارد، در مقایسه با سود و بهره تجاری، ماهیتی صرفاً استخراجی پیدا می‌کند.(۱۱)

شکل ۱. تفاوت قیمت بازار بین بخش‌های کشاورزی و غیرـ کشاورزی.



جدول یک – اشکال مختلف سرمایه‌داری بر اساس ترتیب زمانی

	اشکال سرمایه‌داری	کرانه‌ی انباشت	مطابق با *سرمایه* مارکس
پسا جنگ جهانی دوم	سرمایه‌داری صنعتی مولد	انبوه‌خودرو، اقلام الکترونیکی و ساخت و ساز	سرمایه‌ی صنعتی
۱۹۷۰ – ۱۹۹۰	سرمایه‌داری تجاری	برندسازی و بازاریابی	سرمایه‌ی تجاری
۱۹۹۰ - ۲۰۱۰	سرمایه‌داری مالی	مالی‌سازی	سرمایه‌ی بهره‌آور
۲۰۱۰ –	سرمایه‌داری رانتی	پلت‌فرم‌های دیجیتال	سرمایه‌ی رانتی

امروزه رانت به دلیل گسترش قابل‌توجه فرصت‌های رانت‌خواری که توسط فناوری‌های جدید دیجیتال ایجاد شده است، بیش از هر زمان دیگری به‌عنوان منبع

درآمد اهمیت پیدا کرده است. برخلاف زمین، ایجاد یک پلت‌فرم دیجیتال برای تازه‌واردان ذاتاً غیرممکن نیست. با وجود این، مانند زیرساخت‌هایی مثل راه‌آهن، ساخت یک پایگاه جدید مستلزم هزینه‌های بسیارسنگین سرمایه‌گذاری اولیه است. علاوه بر این، به دلیل اثرات مثبت شبکه‌ای، موانع ورود همچنان بسیار زیاد است. این امر احتمال زیادی برای ظهور انحصارها ایجاد می‌کند که معمولاً تحت سلطه‌ی شرکتی است که ابتدا سهم بزرگی از بازار را تضمین می‌کرد، مانند آمازون در تجارت الکترونیک یا گوگل در نمایه‌بندی جست‌وجو.

به عبارت دیگر، کرانه‌ی سرمایه در قرن بیستم به‌تدریج از سرمایه‌ی صنعتی فاصله گرفت. این کرانه از سرمایه‌ی تجاری (تبلیغات و برندسازی) و سرمایه‌ی بهره‌آور (مالی‌سازی) فراتر رفت و امروزه، رانت دیجیتال استخراج‌شده از طریق پلت‌فرم‌ها، جدیدترین کرانه‌ی سرمایه را نشان می‌دهد. بنابراین، با تکیه بر تعمیم مفهوم رانت که مارکس متأخر توسعه داد، باید اقتصاد رانت دیجیتال معاصر را به‌عنوان جدیدترین شکل سرمایه‌داری، یعنی سرمایه‌داری رانتی (سادوفسکی، ۲۰۲۰) (جدول ۱) تحلیل کنیم.

۴) رانت دیجیتال و غیرمنطقی بودن آن

با به‌روزرسانی چارچوب تحلیلی مارکس، می‌توان مفهوم مارکسی رانت را در اقتصاد دیجیتالی معاصر به‌کار برد، ضمن این‌که شباهت‌های روشنی را با رانت زمین (زمین = پلت‌فرم، چرخ آبی = برنامه‌های کاربردی، برداشت محصول = داده، رانت زمین = رانت دیجیتال) حفظ کرد. اگریک پلت‌فرم دیجیتال انحصاری ساخته شود که کارایی تولید و گردش را از طریق جمع‌آوری داده‌ها و هماهنگی الگوریتمی افزایش دهد، مالک آن می‌تواند سود مازاد را تضمین کند - شبیه به روشی که مالکان از زمینی با شرایط طبیعی مطلوب رانت می‌گیرند. این مربوط به رانت تفاضلی است. علاوه بر این، مالکیت دارایی‌های نامشهود (حق ثبت اختراع، کپی‌رایت وعلائم تجاری) به‌عنوان یک مانع مصنوعی برای ورود رقبای بالقوه عمل می‌کند و امکان استخراج هزینه‌های بهره‌برداری را فراهم می‌سازد. این رانت مطلق است. (۱۲) همچنین نوعی رانت وجود دارد که از

انحصار وسایل تولید خاص که قادر به ایجاد ارزش مصرفی خاص هستند، ناشی می‌شود. این نوع را نمی‌توان به رانت تفاضلی یا رانت مطلق تقلیل داد. باید آن را به‌عنوان رانت انحصاری طبقه‌بندی کرد (جدول ۲).

جدول ۲. انواع سود به‌عنوان سود مازاد ثابت

نوع رانت	مبنای رانت	مثال‌ها
رانت تفاضلی	رانت مبتنی بر انحصار ظرفیت تولیدی (یا تجاری) نسبتاً برتر که تولید آن برای سرمایه غیرممکن یا بسیار دشوار است.	رانت از زمین برتر، هزینه‌های استفاده از پلت‌فرم دیجیتال که می‌تواند بهره‌وری را افزایش دهد.
رانت مطلق	رانت مبتنی بر موانع مصنوعی و ساختاری برای ورود به یک صنعت خاص، که قابل تقلیل به رانت‌های مختلف نیست.	رانت ناشی از مالکیت زمین، درآمد حاصل از حق ثبت اختراع و حق چاپ
رانت انحصاری	رانت مبتنی بر انحصار ابزار تولید که می‌تواند ارزش مصرفی خاصی تولید کند، قابل‌تقلیل به رانت‌های مختلف یا رانت مطلق نیست.	رانت از زمینی که می‌تواند انگور شراب بسیار کمیاب تولید کند.

بااین‌حال، تفاوت‌های مهمی نیز بین *رانت دیجیتال* و رانت *سنتی* زمین وجود دارد. در مورد زمین، فقط یک فرد یا نهاد می‌تواند در یک زمان از یک قطعه زمین خاص

استفاده کند و بر اساس آن رانت پرداخت کند. در مقابل، نرم‌افزارها و پلت‌فرم‌های دیجیتال می‌توانند میلیون‌ها کاربر را به‌طورهمزمان در خود جای دهند، در عین حال به حداقل سرمایه‌گذاری اضافی برای گسترش نیاز دارند. در نتیجه، رانتی که می‌توان از طریق اشتراک و صدور مجوز به دست آورد، بسیار بیشتر است. برخلاف زمین حاصلخیز که در دسترس‌بودن آن محدود است و در معرض بازده نزولی قرار دارد، رانت از پلت‌فرم‌های دیجیتال به دلیل اثرات شبکه‌ای و هزینه‌های نهایی پایین، با افزایش مقیاس افزایش می‌یابد.

علاوه بر این، دامنه‌ی رانت دیجیتال به‌طرز چشمگیری گسترده است و نه‌تنها در حوزه‌ی تولید، بلکه در گردش و مصرف نیز گسترش می‌یابد. به‌طورخاص، هوش مصنوعی مولد و پلت‌فرم‌های ابری (مانند مایکروسافت آزور، آمازون وب‌سرویس) به‌عنوان وسیله‌ی تولید عمل می‌کنند، یا در نتیجه‌ی کاهش هزینه‌های تولید یا افزایش شدت کار، سود مازاد ایجاد می‌کنند. پلت‌فرم‌های تبلیغاتی (مانند گوگل و فیس‌بوک) کارایی گردش را افزایش می‌دهند و همچنین به ایجاد سود تجاری مازاد یاری می‌رسانند. در حوزه‌ی مصرف، شرکت‌های فناوری به‌طور فزاینده‌ای مدل‌هایی را اتخاذ می‌کنند که در آن‌ها محصولات با قیمت‌های انحصاری فروخته می‌شوند و همچنان از طریق هزینه‌های استفاده‌ی مبتنی بر اشتراک (همان‌طور که در تسلا و اپل مشاهده می‌شود) رانت دریافت می‌کنند. علاوه بر این، مدل‌های تجاری ناب که در سرمایه و نیروی کار صرفه‌جویی می‌کنند - مانند پلت‌فرم‌های اشتراک خودرو و اقامت (مانند اوبر و ایر بی ان بی) - به‌عنوان جایگزینی برای تاکسی‌ها و هتل‌های سنتی ظهور کرده‌اند. به‌طور مشابه، پلت‌فرم‌های مالی مانند پی‌پال و وایز (که قبلاً ترانسفروایز نام داشت) بر روی حواله‌ها و پرداخت‌ها کارمزد دریافت می‌کنند. فرصت‌های رانت‌خواری فراگیر هستند و رانت را به مرز گسترش‌یابنده‌ی جدید سرمایه تبدیل می‌سازند.(۱۳)

روابط درون اقتصاد رانتی بسیار نامتقارن است، بااین‌حال بسیاری از شرکت‌ها و کاربران چاره‌ای جز تکیه بر پلت‌فرم‌های شرکت‌های بزرگ فناوری ندارند. کلان‌داده‌های مرتبط با تولید به یک شرط ضروری تولید تبدیل شده‌اند که برای بهبود کارایی تولید و توزیع از طریق مدیریت موجودی، پیش‌بینی تقاضا، تشخیص زودهنگام مشکل و افزایش کیفیت بر اساس بازخورد مشتری ضروری است. بااین‌حال، تنها تعداد کمی از

شرکت‌های بزرگ در صدر زنجیره‌های تأمین جهانی، ظرفیت و منابع لازم برای جمع‌آوری و واکاوی چنین داده‌هایی را دارند و از این طریق روابط قدرت نامتقارن با سایر شرکت‌ها را تضمین کرده و از آنها رانت دریافت می‌کنند.

این واقعیت، دشواری دستیابی به داده‌های مفید را برجسته می‌کند. اغلب به‌اشتباه تصور می‌شود که داده‌ها رایگان و فراوان هستند و «هزینه‌ی نهایی صفر» دارند (ریفکین، ۲۰۱۴). بااین‌حال، جمع‌آوری داده‌های مرتبط، پردازش آنها به ریختارهای قابل استفاده و واکاوی بعدی آنها به‌هیچ‌وجه ساده نیست. استفاده‌ی سودآور از داده‌ها نیازمند سرمایه‌گذاری‌های عظیم در نوآوری‌های فناوری، مهارت کارشناسانه و زیرساخت‌های دیجیتال از جمله خدمات ابری، مراکز داده، ابزارهای نظارتی، مجموعه داده‌ها و قدرت محاسباتی قابل‌توجه است. علاوه بر این، شرکت‌ها باید اطمینان حاصل کنند که کاربران در زمان در اختیار خود به‌طور فعال با پلت‌فرم‌ها درگیرمی‌شوند تا داده‌های ارزشمند تولید کنند. به همین دلیل، داده‌های تولیدشده و جمع‌آوری‌شده از طریق پلت‌فرم‌های دیجیتال باید به‌عنوان یک منبع کمیاب درک شوند. جای تعجب نیست که شرکت‌های بزرگ فناوری به‌شدت برای انحصار این مرز هنوز دست‌نخورده رقابت می‌کنند.

بااین‌حال، رقابت بین شرکت‌های دیجیتال با رقابت در بخش‌های تولیدی سنتی مانند خودرو یا یخچال تفاوت بسیار دارد. فروش و سود هنگفت شرکت‌های بزرگ فناوری ممکن است تصور گمراه‌کننده‌ای ایجاد کند. از منظر نظریه‌ی ارزش کار مارکس، رانت، سود مازادی را تشکیل می‌دهد که توسط انحصار ایجاد می‌شود و صرفاً نشان‌دهنده‌ی تصاحب ثروت اجتماعی است، نه تولید ارزش اضافی جدید. فعالیت‌های استخراج رانت به تولید ارزش وابسته نیستند، بلکه در «ارزش اجتماعی کاذب» ریشه دارند. به عبارت دیگر، اگرچه سرمایه‌گذاری‌های هنگفت در مراکز داده، الگوریتم‌ها و حسگرها بدون شک نشان‌دهنده نوآوری فناورانه هستند، اما در درجه‌ی اول با هدف تولید ارزش اضافی انجام نمی‌شوند. بلکه، آنها به حبس کاربران، استخراج داده‌ها، محصورکردن دانش و بیشینه‌سازی رانت خدمت می‌کنند. با تغییر کرانه‌ی سرمایه از تولید صنعتی به سمت مالی‌سازی و رانت‌خواری، نقش مرکزی سرمایه‌ی صنعتی به‌طور

فزاینده‌ای به حاشیه رانده می‌شود. سرمایه‌داران صنعتی ممکن است هنوز ارزش اضافی تولید کنند، اما فقط برای تصاحب توسط صاحبان پلتفرم‌های دیجیتال.

خلاصه این‌که، اقتصاد به‌طور کلی رشد نمی‌کند، حتی به‌رغم این‌که الیگارشی‌های فناوری ثروت فزاینده‌ای را انباشته می‌کنند. در عوض، اکثریت قریب به اتفاق شرکت‌ها و کاربرانی که رانت پرداخت می‌کنند، از نظر سود واقعی، درآمد قابل‌تصرف و نرخ سود کاهنده، متحمل ضرر می‌شوند. با وجود این، شرکت‌ها چاره‌ای جز ادامه‌ی سرمایه‌گذاری در تحول دیجیتال ندارند. عقب‌ماندن فقط ضررهای آنها را تشدید می‌کند. شرکت‌ها در تلاش برای جبران این ضررها، استثمار نیروی کار را تشدید می‌کنند و در نتیجه دستمزدها راکد می‌شوند. از طرف دیگر، در بحبوحه‌ی تورم، افزایش قیمت به‌عنوان یک استراتژی فرصت‌طلبانه برای تصاحب ارزش کارگران به ظهور می‌رسد. با این‌حال، کارگران پیش از این نیز در طول دهه‌ها اصلاحات نولیبرالی، سختی‌های فزاینده‌ای را تحمل کرده بودند که منجر به کاهش رفاه اجتماعی، ناامنی شغلی و کاهش دستمزدهای واقعی شد. سرمایه‌داری رانتی این شرایط را بدتر و به فرسایش قدرت خرید کارگران کمک می‌کند. در نتیجه، اقتصاد واقعی دچار رکود می‌شود. اگرچه در اوایل قرن بیست‌ویک از انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) به‌عنوان ظهور یک «اقتصاد جدید» برای تقویت رشد اقتصادی تجلیل شد، اما نتیجه‌ی آن به‌طور قابل‌توجهی متفاوت از انتظارات بوده است (فولی ۲۰۱۳): جامعه‌ای به شدت نابرابر که با رکود طولانی و همچنین شکاف بین ۱٪ و ۹۹٪ مشخص می‌شود.

ممکن است کسی تعجب کند که چرا یک مدل اقتصادی غارتگرانه مانند سرمایه‌داری رانتی، علی‌رغم تمایل ذاتی آن به ایجاد نابرابری شدید و رکود اقتصادی بلندمدت، ظهور کرده است. از بسیاری جهات، این حتی از دیدگاه خود سرمایه‌داری، خودکشی به نظر می‌رسد. درحالی که خوش‌بینان به فناوری همچنان پیشرفت‌های ناشی از ترقی درهوش مصنوعی، رباتیک و زیست‌فناوری را جشن می‌گیرند، واقعیت اقتصاد رانتی به شدت با به‌اصطلاح «عصر طلایی» سرمایه‌داری قرن بیستم، که با نرخ رشد بالا و بازتوزیع به طبقه‌ی کارگر تحت دولت رفاه مشخص می‌گردید، متفاوت است. در مقابل، سرمایه‌داری معاصر با یک محدودیت ساختاری برای انباشت مواجه است که مشخصه‌ی آن نرخ رشد پایین مداوم و نابرابری فزاینده است.

در واقع، در طول نیم قرن گذشته، نظام سرمایه‌داری با کاهش نرخ سود، رشد کند و رکود طولانی‌مدت دست‌وپنجه نرم کرده است (کلیمن، ۲۰۱۱). سرمایه تلاش کرده است تا از طریق اتخاذ استراتژی‌های پسافوردیستی - مانند تولید انعطاف‌پذیر متناسب با تقاضای مصرف‌کننده، تولید ناب و افزایش ارزش بازار از طریق برندسازی - در کنار ریاضت اقتصادی نولیبرالی، مالی‌سازی، نرخ بهره‌ی صفر و تسهیل کمّی، از این مسیر دشوار عبور کند. بااین‌حال، این اقدامات اکنون در مواجهه با تورم ناشی از بیماری همه‌گیر کووید -۱۹ و جنگ در اوکراین به محدودیت‌های خود رسیده‌اند. در این زمینه، سرمایه‌داری معاصر در حال تسریع گذار خود به سمت سرمایه‌داری رانتی است که اشکال جدیدی از تصاحب ثروت اجتماعی را در اولویت قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد «رژیم‌های انباشت» که مشخصه‌ی سرمایه‌داری قرن بیستم بودند (لابروس و میشل، ۲۰۱۷) به مرحله‌ی پایانی خود نزدیک می‌شوند و جای خود را به یک «رژیم تصاحب» نوظهور در اقتصاد رانتی می‌دهند. این تغییر نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که با اتمام کرانه‌های اقتصاد واقعی و رکود رشد و انباشت سرمایه، سرمایه‌داری دیگر نمی‌تواند بدون بلعیدن منافع عمومی جامعه، خود را حفظ کند.

همان‌طورکه دربخش قبلی اشاره شد، توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری دقیقاً منعکس‌کننده‌ی پیشرفت منطقی موجود در کتاب *سرمایه* است، که در آن مقوله‌ی رانت به‌عنوان شکل نهایی سرمایه پدیدار می‌شود. بر اساس تحلیل قبلی، می‌توان تمایل پیدا کرد که گمان کنیم مارکس سرمایه‌داری رانتی را مرحله‌ی نهایی توسعه‌ی سرمایه‌داری می‌دانست. دلیل این امر آن است که سرمایه‌داری رانتی دیگر بر تولید ارزش اضافی، که مارکس آن را به‌عنوان ویژگی اساسی تولید سرمایه‌داری می‌دانست، متمرکز نیست. به عبارت دیگر، چرخه‌ی فعلی رکود انباشت سرمایه ممکن است نشان‌دهنده‌ی «بحران نهایی» سرمایه‌داری تحت هژمونی آمریکا باشد، همانطور که جووانی آریگی سه دهه پیش اشاره کرد:

> *سرمایه‌ی آسیای شرقی ممکن است در فرایندهای سیستماتیک انباشت سرمایه، جایگاه مسلط را به خود اختصاص دهد. درآن صورت، تاریخ سرمایه‌داری ادامه خواهد یافت، اما تحت شرایطی که اساساً با آنچه از زمان*

شکل‌گیری نظام بین دولتی مدرن وجود داشته است، متفاوت خواهد بود.
(آریگی، ۱۹۹۴، صفحات ۳۵۵-۳۵۶)

در این‌جا، آریگی به احتمال ظهور یک رژیم جدید انباشت در چین سوسیالیستی پس از افول هژمونی آمریکا اشاره می‌کند. ادعای او با توجه به ظهور سریع پلت‌فرم‌های دیجیتال چینی ممکن است قانع‌کننده به‌نظر برسد. با این‌حال، پیامدهای نظریه‌ی رانت مارکس فراتر از این تغییر ژئوپولیتیکی است. «بحران نهایی» مورد بحث صرفاً بحران هژمونی آمریکا نیست، بلکه بحران نهایی سرمایه‌داری فی‌نفسه است. از این نظر، ظهور یک هژمونی جدید چینی سرنوشت نهایی آن را تغییر نخواهد داد.

نه‌تنها به این دلیل که رژیم جدید تصاحب، شرایط لازم برای یک نظم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پایدار را از بین می‌برد، بلکه به این دلیل نیز که سرمایه‌داری رانتی اساساً چشم‌انداز رفاه بلندمدت برای بشریت به‌عنوان یک کل را تضعیف می‌سازد. به گفته‌ی مارکس، مشکل سرمایه‌داری رانتی نه صرفاً در گرایش‌های آن به سمت انحصار، تصاحب و نابرابری، بلکه مهم‌تر از آن در تخریب منابع مشترک توسط آن نهفته است.

همان‌طور که در بالا بحث شد، رانت به انحصار قدرتی بستگی دارد که خود سرمایه نمی‌تواند آن را تولید کند. در مورد رانت زمین، این قدرت از کمبود طبیعی زمین ناشی می‌شود؛ در مقابل، پلت‌فرم‌های دیجیتال، روابط انسانی را به انحصار خود درمی‌آورند و آن را به‌عنوان یک منبع کمیاب و بازتولیدناپذیر در نظر می‌گیرند. ایجاد یک رژیم تصاحب، مستلزم حصارکشی کامل توسط سرمایه است. بااین‌حال، زمین و روابط انسانی منابعی هستند که نباید در معرض انحصار قرار گیرند، زیرا آنها جامعه‌ی بشری (و سایرموجودات) را تشکیل می‌دهند. بنابراین، مارکس معتقد بود که چنین منابع مشترکی نباید متعلق به کسی باشد:

هنگامی‌که این موارد به نقطه‌ای برسند که باید کنار گذاشته شوند، آن‌گاه منبع مادی، یعنی همان منبعی که از نظر اقتصادی و تاریخیِ توجیه‌گر حق یا عنوان مالکیت است و از فرایند تولید اجتماعی زندگی ناشی می‌شود، از میان می‌رود و همراه با آن تمام معاملات مبتنی بر آن نیز از میان می‌روند. از دیدگاه یک صورت‌بندی اجتماعی-اقتصادی بالاتر، مالکیت خصوصی افراد خاص براین منابع، به همان اندازه پوچ به نظر

می‌رسد که مالکیت خصوصی یک فرد توسط فردی دیگر. حتی کل یک جامعه، یک ملت یا تمام جوامع موجود همزمان، در کنار هم، صاحبان زمین نیستند. آن‌ها صرفاً بهره‌برداران آن، و ذی‌نفعان آن هستند و باید آن را در وضعیتی بهبود یافته به نسل‌های بعدی، به‌عنوان (پدران خوب خانواده) boni patres familias، به ارث بگذارند. (مارکس، ۱۹۹۱، ص. ۹۱۱)

انحصار و تخریب منابع مشترک برای سود شخصی، نمونه‌ای از غیرمنطقی‌بودن اساسی اقتصاد رانتی است. هرچه منبعی کم‌تر قابل‌بازتولید باشد، می‌تواند رانت بیشتری تولید کند. سرمایه‌داری رانتی دقیقاً به این دلیل از منابع مشترک سوءاستفاده می‌کند که در کوتاه‌مدت قابل بازتولید نیستند. در دوران رکود طولانی‌مدت، غارت آنچه مسلماً حیاتی‌ترین پایه برای رفاه بلندمدت بشریت است، به یک استراتژی جذاب برای تأمین سود فوری تبدیل می‌گردد. این نشان‌دهنده‌ی پیامد ضدتمدنی و عمیقاً غیرمنطقی سرمایه‌داری رانتی است.

این پیامد برای سرمایه‌داری نیز چالش‌برانگیز است. حتی اگر گذار از «رژیم انباشت» به «رژیم تصاحب» موفقیت‌آمیز تلقی شود، بعید است که سرمایه‌داری رانتی نظم اجتماعی پایداری را تکرار کند که با رشد اقتصادی پایدار و اشتغال کامل مشخص می‌شود و معرف رژیم فوردیستی انباشت است. درمقابل، از آنجا که منبع سود در سرمایه‌داری رانتی در انحصار و سلب مالکیت مداوم از منابع مشترک نهفته است، بی‌ثباتی و خصومت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تشدید می‌گردد. بدین ترتیب، رژیم تصاحب به یک «رژیم جنگ» دائمی تبدیل گشته که مشخصه آن «نظامی‌سازی زندگی سیاسی و اقتصادی» است(متزادرا و نیلسون۲۰۲۴، ص ۱۲۸).

۵) تبعیت کامل و بحران جنبش‌های ضدسیستمی

بحران نهایی سرمایه‌داری تنها یک روی ماجرا است. روی دیگر این است که «جنبش‌های ضدسیستمی» (آریگی و همکاران، ۱۹۸۹) نیز امروزه یک بحران وجودی مزمن را تجربه می‌کنند.

تا اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰، جنبش‌های چپ رادیکال برای غلبه بر دو شکل محافظه‌کار چپ‌گرایی، یعنی سوسیال‌دموکراسی در غرب و استالینیسم در شرق تلاش می‌کردند، در حالی که این تلاش برای ترسیم مسیری جدید، در نهایت موفقیت آمیز نبود. تنها پس از سال ۱۹۶۸، با ظهور به اصطلاح «جنبش‌های اجتماعی نوین» (به‌عنوان مثال، فعالیت‌های ضد جنگ، محیطزیست‌گرایی و فمینیسم) درکنار ظهور «جنبش‌های کارگری نوین» مانند جنبش کارگری همچون اپرائیسم operaismo (کارگرگرایی)، چپ که قبلاً در سیستم صنفی سازش طبقاتی ادغام شده بود و توسط چارچوب‌های مردمحور، اروپامحور و اقتصادگرایی محدود شده بود، شروع به اتخاذ لحنی رادیکال‌تر کرد (لاکلائو و موف، ۱۹۸۵). حتی پس از بحرانی که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تشدید شد، جنبش‌های جدیدی مانند جنبش دگرجهانی‌سازی، مجمع اجتماعی جهانی و نئو- زاپاتیسم به تجدید چشم‌انداز تحول انقلابی ادامه دادند.

می‌توان گفت نقطه‌ی اوج این میراث، انتشار کتاب *امپراتوری* آنتونیو نگری و مایکل هارت (هارت و نگری، ۲۰۰۰) بود که پیشنهاد می‌کرد جنبش کمونیستی معاصر در عصر جهانی‌شدن و دیجیتالی‌شدن دیگر نیازی به یک مرکز نظری (مانند مارکسیسم - لنینیسم) یا یک مرکز سیاسی (مانند کمینترن) ندارد و درعوض، جنبش‌های مختلف ضدسیستمی انبوه خلق می‌توانند از طریق شبکه‌های غیرمتمرکز، افقی و دموکراتیک، اتحادهایی را تشکیل دهند.

بااین‌حال، همزمان با تکامل سرمایه‌داری رانتی، چشم‌انداز انبوه خلق ناکافی از آب درآمده است. یک واقعیت ساده و در عین حال متناقض در برابر ماست: با وجود سلب مالکیت مداوم از دارایی‌های مشترک و تعمیق نابرابری در سرمایه‌داری رانتی، جنبش کارگری امروز بیش از هر زمان دیگری در رکود است این وضعیتی است که مارکس پیش‌بینی نمی‌کرد؛ او در عوض معتقد بود که قانون کلی انباشت سرمایه ناگزیر به ظهور طبقه‌ی کارگر به‌عنوان یک نیروی انقلابی منجر خواهد شد.(۱۴) برای درک این تناقض، درک چگونگی تغییر اساسی زندگی در خارج از محدوده‌ی کارخانه توسط سرمایه‌داری رانتی ضروری است. آنچه ما شاهد آن هستیم نفوذ کامل منطق سرمایه در هر جنبه‌ای از زندگی است. این امر شرایط «تبعیت کامل» تحت سرمایه را به وجود آورده است (کامات، ۱۹۸۸، ص ۴۵).

تبعیت واقعی کار تحت سرمایه در کارخانه‌ها از طریق جدایی «درک» و «اجرا» آغاز گردید (بریورمن، ۱۹۹۸). به‌طور سنتی، صنعتگران کار خود را با تکیه بر دانش و بینش‌هایی که طی سال‌ها تجربه و آموزش به دست آورده بودند، انجام می‌دادند. این شکل از «دانش تلویحی»، که برای فرایند «درک» ضروری است، استاندارد نشده بود و از صنعتگری به صنعتگر دیگر متفاوت بود، و تعمیم یا انتقال آن به کارگران جدید را دشوار می‌نمود. بنابراین، سیستم کارآموزی رقابت را محدود کرد و هم از جایگاه استاد و هم از اشتغال کارآموزان محافظت کرد. با این‌حال، با پیشرفت سرمایه‌داری، دانش صنعتگر از طریق تقسیم کار برچیده شد و با رویه‌های مدون تحت مدیریت علمی، که معمولاً به‌عنوان تیلوریسم شناخته می‌شود، جایگزین گردید. همزمان، مکانیزاسیون، کار را به وظایف ساده‌ای تبدیل و بازسازماندهی کرد که حتی توسط کارگران غیرماهر نیز قابل‌انجام بود. این کارگران غیرماهر، که فاقد دانش تجربی پیشینیان ماهر خود بودند، به‌راحتی قابل‌جایگزینی و به‌طور فزاینده‌ای به کتابچه‌های راهنما و آموزش‌های ارائه شده توسط سرمایه وابسته شدند. به این ترتیب، کارگران نه‌تنها از وسایل عینی تولید، بلکه از ظرفیت‌های ذهنی لازم برای فعالیت تولیدی مستقل نیز محروم شدند. درنتیجه‌ی این تبعیت واقعی، کارگران به صورت منفعلانه به «اجرای» دستورات سرمایه روی آوردند.

تبعیت تحت سرمایه یک فرایند مداوم است. تحت «تیلوریسم دیجیتال» (آلتنرید، ۲۰۲۲)، استفاده از دوربین‌ها، مانیتورها و حسگرها به تشدید و گسترش کنترل مدیریتی کمک می‌کند و کارگران را در معرض انضباط، نظارت و رقابت شدیدتر قرار می‌دهد. همانطور که در اتوماسیون کارخانه، دستورالعمل‌های مبتنی بر جی پی اس که توسط اوبر و لیفت استفاده می‌شوند و مدیریت الگوریتمی به‌طور گسترده‌تر دیده می‌شود، دامنه‌ی تصمیم‌گیری مستقل کارگران همچنان در حال کاهش است. علی‌رغم لفاظی‌ها پیرامون ترویج سبک کاری آزاد و انعطاف‌پذیر، کار موقت وابستگی کارگران را به پلت‌فرم‌های دیجیتال عمیق‌تر می‌کند. حتی اتومبیل‌ها و خانه‌های شخصی آنها نیز تابع سرمایه می‌شوند و به‌عنوان وسیله‌ای برای تولید درآمد معیشتی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

بااین‌حال، مشکل عمیق‌تر در این واقعیت نهفته است که تبعیت از سرمایه‌ی رانتی حتی نفوذ بیشتری می‌کند و به ناخودآگاه می‌رسد. کاربران زمان فزاینده‌ای را به صورت آن‌لاین می‌گذرانند، با میل و رغبت داده‌ها را تولید می‌کنند، با هوش مصنوعی به روش‌هایی که برای ایجاد پاسخ‌های یکپارچه طراحی شده‌اند تعامل کرده، به توصیه‌های آن اعتماد و اقدامات خود را بر اساس آن تنظیم می‌کنند. دراین فرایند، کاربران اغلب متوجه نمی‌شوند که چگونه افکار و خواسته‌هایشان توسط الگوریتم‌ها شکل می‌پذیرد، دستکاری و جهت‌دهی می‌شود تا در خدمت منافع صاحبان پلت‌فرم‌ها باشد. پلت‌فرم‌های دیجیتال به‌طور نامحسوس کاربران را به «خدمتگزاران» شرکت‌های فناوری تبدیل می‌کنند. در سرمایه‌داری رانتی است که ماشین واقعاً به یک «سوژه‌ی خودکار» تبدیل می‌شود (مارکس، ۱۹۷۶، ص ۲۵۵): هوش مصنوعی و الگوریتم‌ها تصمیماتی را به نفع انباشت سرمایه می‌گیرند و انسان‌ها صرفاً از آنها پیروی می‌کنند. مقیاس نظارت، برنامه‌ریزی و راهنمای رفتاری که توسط شرکت‌های فناوری وضع می‌شود، همچنان در حال گسترش است و به *شئی‌وارگی زندگی* منجر می‌شود.

در نتیجه‌ی تبعیت دیجیتال، عرصه‌ی ارتباطات دستخوش دگرگونی عمیقی است. فناوری‌های دیجیتال، اطلاعات و توصیه‌های رایگان یا ارزان فراوانی را ارائه می‌دهند، اما همین دسترسی‌پذیری به گسترش نظریه‌های توطئه، نفرت‌پراکنی و اطلاعات نادرست کمک کرده است. در عین حال، دیجیتالی‌شدن، ارضای فوری خواسته‌های فردی را با کلیک یک دکمه تسهیل می‌کند و در نتیجه اهداف و آرمان‌های اجتماعی بلندمدت را به حاشیه می‌راند. این تغییر در شیوه‌های ارتباطی همچنین با تبلیغ اینفلوئنسرهای رسانه‌های اجتماعی به‌عنوان الگوهای موفقیت اقتصادی، اتمیزه‌شدن اجتماعی را تشدید می‌کند. پلت‌فرم‌های دیجیتال اکنون فرصت‌های بی‌سابقه‌ای برای مشاغل جانبی و ابراز وجود کسب‌آفرینانه ارائه می‌دهند، اما این فردی‌سازی، حوزه‌ی مشارکتی کنش ارتباطی را بیشتر تضعیف می‌سازد. درنتیجه، شکل‌گیری همبستگی متقاطع بین جنبش‌های ضدسیستمی به‌طور فزاینده‌ای تضعیف می‌گردد.

علی‌رغم حمایت هارت و نگری از شبکه‌سازی افقی و دموکراتیک انبوه خلق، ارتباطات در پلت‌فرم‌های دیجیتال نه برابر است و نه آزاد. بلکه ساختارهای عمیقاً نامتقارن اقتصاد پلت‌فرمی را بازتولید می‌کند، که در آن اکثریت قریب به اتفاق تحت

پوشش خودمختاری، در معرض استثمار و تصاحب قرار می‌گیرند. با وجود این، توهم خودمختاری در کار و مصرف در اقتصاد دیجیتال، افراد را وادار می‌سازد طوری رفتار کنند که گویی خودشان کسب‌آفرین هستند و اغلب با مقررات دولتی و سیاست‌های بازتوزیع مخالفت می‌کنند. بسیاری شروع به سرمایه‌گذاری در سبک زندگی مصرف‌گرایانه و محصولات مالی می‌کنند، علیرغم این واقعیت که فقط افراد فوقِ ثروتمند از فرایندهای بیشتر مالی‌سازی و رانت‌خواری سود می‌برند.

با توجه به دامنه‌ی وسیعِ تبعیت مداومِ زندگی تحتِ سرمایه‌ی رانتی، تصادفی نیست که جنبش کارگری، علی‌رغم شرایطِ زندگیِ رو به وخامتِ فزاینده، رکود بی‌سابقه‌ای را تجربه می‌کند. خودِ زندگی اکنون تقریباً به‌طور کامل در سرمایه‌داریِ فناورانه جسمیت یافته است، که از طریق دستکاری اطلاعات، تفکر، میل و رفتار، میل به تسلیم داوطلبانه را پرورش می‌دهد. درنتیجه‌ی این تبعیت کامل، که در آن تمام جنبه‌های زندگی توسط روابطِ فناورانه - سرمایه‌دارانه احاطه شده است، مسیر سنتیِ انقلاب سوسیالیستی عملاً مسدود به نظر می‌رسد.

آینده‌ی تاریک پیشاروی‌مان تکنوفاشیسم است - رژیمی اقتدارگرا مبتنی بر مدیریت علمی از بالا به پایین به رهبری مهندسان تکنوکرات (میمورا، ۲۰۱۱). برای سرمایه‌داری، مطالبه‌ی یک دستگاه دولتی قوی که مهاجران، اقلیت‌ها و به‌اصطلاح مجرمان را به نام دفاع از آزادی‌های شخصی و مالکیت خصوصی طرد کند، متناقض نیست. به همین ترتیب، جای تعجب نیست که سرمایه‌داری رانتی با حکومت اقتدارگرا همگرا شود تا انحصارها را تثبیت و نظم اجتماعی را در بحبوحه‌ی بی‌ثباتیِ فزاینده‌ی سیاسی، اجتماعی و زیست‌محیطی حفظ کند. با انجام این کار، سرمایه‌داری رانتی یک سیستم غارتگرانه و سلسله مراتبی برای انحصار و سلب مالکیت از منابع مشترک ایجاد می‌کند. در حالی که گرایش‌های اقتدارگرا، ضدلیبرال و بیگانه‌هراسی تکنوفاشیسم، مکانیسم‌های نظارت، طرد و تبعیض را تشدید می‌کند، این قدرت قهری در نهایت نه‌تنها گروه‌های به‌حاشیه رانده شده، بلکه اکثریت ساکنان این سیستم را نیز هدف قرار می‌دهد. این پویایی، پشتوانه‌ی ظهور چیزی است که لاتزاراتو (۲۰۲۱) آن را «جنگ داخلی» می‌نامد.

۶) نتیجه‌گیری

با این همه، تبعیت کامل زندگی ذیل سرمایه دیجیتال مطلق نیست. تنها مقاومت ضدسیستمی نیست که خود را در بحران عمیق می‌بیند؛ همانطور که تحلیل قبلی نشان داده است، چشم‌اندازهای گسترده‌تر برای رشد اقتصادی نیز تحت سرمایه‌داری رانتی رو به کاهش است. استراتژی‌های بقای سرمایه‌داری به‌عنوان سیستمی مبتنی بر انباشت نامحدود، به‌طور فزاینده‌ای به پایان رسیده و تنها مسیر سرقت و غارت سیستماتیک را باقی می‌گذارد. حتی اگر گذار به سرمایه‌داری رانتی محقق شود، این سیستم جدید تصاحب قادر نخواهد بود شرایط تبعیت اجتماعی پایدار را که زمانی توسط سیستم فوردیستی انباشت، مبتنی بر رشد اقتصادی و اشتغال کامل، امکان‌پذیر شده بود، دوباره ایجاد کند. در عوض، از آنجا که منبع سود در سرمایه‌داری رانتی در انحصار و سلب مالکیت مداوم از منابع مشترک نهفته است، بی‌ثباتی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قطعاً عمیق‌تر خواهد گردید. آینده‌ی سرمایه‌داری، تحت این رژیم، نه به سمت نوسازی، بلکه به سمت تشدید بحران‌ها است. دراین زمینه، اتکای فزاینده به اقتدارگرایی برای حفظ نظم، کم‌تر نشانه‌ی قدرت و بیشتر بیانگر شکنندگی ساختاری سیستم است. چگونگی تحول بحران دوگانه‌ی انباشت سرمایه و جنبش‌های ضدسیستمی همچنان نامشخص است. مواجهه با این بن‌بست، پیش از هر چیز مستلزم شناخت روشن از دگرگونی در سرمایه‌داری رانتی، بدون عقب‌نشینی به چارچوب‌های تکنوفئودالی است. *سرمایه* همچنان منبعی ضروری برای درک مسیر تاریخی سرمایه‌داری و منطق تشدیدکننده تبعیت کامل است. با این‌حال، تصور آینده‌ای پسا ـ سرمایه‌داری در عصر دیجیتال مستلزم فراتر رفتن از دیدگاه اولیه‌ی مارکس است. وظیفه‌ی امروزما تعمیق تحلیل انتقادی بی‌ثباتی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با استفاده از ابزارهای نظری مارکس است. ارزیابی مجدد و کامل نظریه‌ی رانت او که تا حد زیادی نادیده گرفته شده است، نقطه‌ی شروع ضروری برای این تلاش است.

مأخذ

Kohei Saito & Ryuji Sasaki (2026) Rentier capitalism, technofascism and the destruction of the common, Area

Development and Policy, 11:1, 1-15, DOI: 10.1080/23792949.2025.2557911

ترجمه‌ی کوروش انصاری

یادداشت‌ها

(۱) فریزر بر اهمیت استراتژیک مرزهای تغییریابنده بین تولید و بازتولید، اقتصاد و سیاست، و جامعه و طبیعت تأکید می‌کند. بااین‌حال، این استدلال بیشتر پولانیایی (Polanyian) است که ناگزیر جدایی دوگانه را بدیهی می‌داند. نقد مارکسیستی «سنتز» دو مقوله‌ی متضاد را هدف قرار می‌دهد که مسیری برای «الغای» چنین چارچوب دوگانه‌ی مدرنی را دنبال می‌کند.

(۲) دلیل دیگر این غفلت تأسف‌بار این است که فصل مربوط به رانت تقریباً آخرین فصل جلد سوم *سرمایه* است، به این معنی که درک کافی آن مستلزم درک جامعی از *سرمایه* است. به‌ویژه این که، نظریه‌ی رانت مارکس بر مفهوم «ارزش بازار» استوار است و همچنان یکی از دشوارترین مفاهیم در *سرمایه* است.

(۳) طرح اصلی مارکس برای سرمایه دو جلد بود. انگلس بعدها آن را به سه جلد تبدیل کرد. در این‌جا «کتاب» به تقسیم‌بندی اصلی سرمایه بر اساس محتوا اشاره دارد، در حالی که «مجلد» تقسیم‌بندی، مربوط به انتشار است.

(۴) یادداشت‌های او در مورد سیستم اعتباری و رانت اکنون در (مارکس، ۲۰۲۴) مگا ۲۵/۴ منتشر شده است. تحلیل دقیق این یادداشت‌ها خارج از محدوده‌ی این مقاله است.

(۵) این نوع ارزش اضافی به‌طور سنتی تحت عنوان «سرمایه‌ی انحصاری» بررسی شده است که ریشه در ساختارهای بازار انحصاری دارد (باران و سوییزی، ۱۹۶۶). سود مازاد ناشی از انحصارهای بازار، مسیر تاریخی انباشت سرمایه را منعکس می‌سازد. بااین‌حال، از آنجا که نظریه‌ی سرمایه‌ی انحصاری در درجه‌ی اول به ساختارهای انحصاری مربوط می‌شد، توجه کافی به پویایی انحصار طبیعی نداشت. اما در سرمایه‌داری رانتی معاصر، انحصارهای طبیعی بار دیگر نقش محوری پیدا کرده‌اند. بنابراین، علی‌رغم برخی شباهت‌ها، نباید از این نکته غافل شد که «سرمایه‌ی انحصاری» و «سرمایه‌ی رانتی» طبق منطق‌های متمایزی عمل می‌کنند. در حالی که واسودوان (۲۰۲۲) تمایز بین این دو شکل از انحصار را تصدیق می‌کند، با وجود این به دنبال تفسیر سرمایه‌داری رانتی از طریق «دیدگاه سرمایه‌ی انحصاری» است.

(۶) برای یادآوری نکته‌ی یادداشت قبلی، سرمایه‌ی انحصاری به «سود مازاد» دست می‌یابد، اما این سود مازاد بر اساس شرایط تولیدی است که سرمایه *می‌تواند* تولید کند. همانطور که بعداً بحث خواهد شد، آنچه سرمایه نمی‌تواند تولید کند، منابع مشترک است.

(۷) در سرمایه‌داری، حل مشکل کمبود نیروی کار از طریق اصول اجتماعی مانند سنت، عرف و دستورات آمرانه امکان‌پذیر نیست. بنابراین، کمبود نیروی کار با درنظرگرفتن محصولات کار

به‌عنوان کالاهایی با ارزش‌های متناظر با مقادیر کار موردنیاز برای تولید آنها، برطرف می‌شود (ساساکی، ۲۰۲۱a، صفحات ۶۲-۵۷).

(۸) توجه داشته باشید که این به آن معنا نیست که رانت از قانون ارزش مستثنی است. بلکه، توسط قانون ارزش بازار تنظیم می‌شود (ساساکی، ۲۰۲۱b، ص ۱۵۲).

(۹) سود سرمایه‌ی حاصل از تجارت سرمایه‌ی موهومی - که به‌عنوان نوعی مشتق از سرمایه‌ی بهره‌آور درک می‌شود - در نهایت از مجموعه‌ی سرمایه پولی موجود در کل جامعه بهره می‌برد. اگرچه این منفعت به‌طورغیرمستقیم توسط تولید ارزش اضافی محدود می‌شوند، اما دیگر مستقیماً ریشه در کمبود نیروی کار ندارند. علاوه بر این، گسترش سیستم اعتباری به‌طور فزاینده‌ای منابع سرمایه‌ی پولی را اجتماعی می‌سازد، در نتیجه چنین سودهایی نه‌تنها مستلزم بازتوزیع ارزش اضافی بین سرمایه‌داران مالی است، بلکه تصاحب ثروت از کل جامعه را نیز به دنبال دارد که به شیوه‌ای مشابه رانت عمل می‌کند.

(۱۰) مارکس اشاره دارد که رانت، تصاحب ثروت از کل جامعه است: «جایی که جامعه، به‌عنوان مصرف‌کننده، بیش از حد برای محصولات کشاورزی هزینه می‌کند، این یک نکته‌ی منفی برای تحقق زمان کار آن در تولید کشاورزی است، اما برای بخشی از جامعه، یعنی مالکان زمین، یک نکته‌ی مثبت محسوب می‌شود.» (مارکس، ۱۹۹۱، ص. ۸۰۰)

(۱۱) در این مرحله، مفید است که به چگونگی نقد مارکس از ماهیت انگلی رانت بپردازیم. زمین، به‌عنوان شرط تولید، برای ایجاد همه‌ی ارزش‌های مصرفی ضروری است و به‌ویژه در کشاورزی و معدن تعیین‌کننده است. بااین‌حال، خود مالکیت زمین هیچ کارکرد اقتصادی ذاتی در تولید ارزش اضافی ندارد. سرمایه‌ی تجاری با تخصصی‌شدن در گردش سرمایه، در نتیجه‌ی کاهش هزینه‌های تجاری و کاهش زمان گردش، که تولید ارزش اضافی را تسهیل می‌سازد، نقش دارد. به‌طور مشابه، سرمایه‌ی بهره‌آور، که از طریق سیستم اعتباری واسطه‌گری می‌شود، گسترش سرمایه‌ی صنعتی را تسریع می‌سازد، آن را از محدودیت‌های تنگ مالکیت خصوصی آزاد کرده و بیشتر اجتماعی می‌سازد. با این‌حال، در تضاد کامل، «فعالیت مالک زمین صرفاً شامل بهره‌برداری از پیشرفت‌های توسعه اجتماعی است... که او، برخلاف سرمایه‌دار صنعتی، در آن نقشی ندارد و در آن هیچ ریسکی نمی‌کند» (مارکس، ۱۹۹۱، صفحه ۹۰۸). بنابراین، مالکیت زمین برای توسعه‌ی گسترده‌تر تولید سرمایه‌داری «اضافی و مضر» است و هزینه‌ی غیرضروری رانت را بر آن تحمیل می‌کند (مارکس، ۱۹۹۱، صفحه ۷۶۰) همان‌طور که بیشتر مورد بحث قرار خواهد گرفت، می‌توان پویایی مشابهی را در سرمایه‌داری معاصر مشاهده کرد. مالکان پلت‌فرم‌های دیجیتال، از یک سو، کارایی تولیدی را افزایش می‌دهند، اما از سوی دیگر،

منابع مشترک مختلف را تهی وحصارکشی می‌کنند. نقش آنها، که به‌طور فزاینده‌ای انگلی و غیرمنطقی است منعکس‌کننده‌ی ویژگی غیرمولد و استخراجی است که مارکس در رانت شناسایی کرده است.

(۱۲) در این‌جا تفاوت اندکی با تعریف خود مارکس از رانت مطلق وجود دارد. اگرچه مارکس تلاش کرد رانت مطلق را به‌عنوان تفاوت بین ارزش و قیمت تولید توضیح دهد، اما این رویکرد در نهایت از نظر ما شکست خورد. در عوض، رانت مطلق باید بر اساس موانع ورود به صنایع خاص که نمی‌توان آنها را به شرایط رانت تفاضلی تقلیل داد، درک شود.

(۱۳) همان‌طور که در مورد اپل و تسلا مشهود است، شرکت‌های بزرگ فناوری نیز کالاهای مادی مانند کامپیوتر و خودرو تولید و از این طریق ارزش اضافی ایجاد می‌کنند. شرکت‌هایی مانند گوگل و اسپاتیفای نیز به‌طور مشابه کالاهای غیرمادی، از جمله فهرست‌های جستجو و تجربیات موسیقی را تولید می‌کنند که به ایجاد ارزش اضافی نیز کمک می‌کنند (موروزوف، ۲۰۲۲). علاوه بر این، فناوری‌های دیجیتال کارایی گردش سرمایه را تا حد زیادی افزایش می‌دهند و منجر به تولید سود تجاری می‌شوند (دایر- ویتفورد و مولارونی، ۲۰۲۵). در نتیجه، درآمد واقعی این شرکت‌ها ترکیبی از ارزش اضافی و سود اضافی است.

(۱۴) مکتب فرانکفورت، که با رونق اقتصادی پس از جنگ و افول مبارزه‌ی انقلابی مواجه شد، قانون کلی انباشت سرمایه را کنار گذاشت و تمرکز خود را به سمت مسائل روان‌شناختی و فرهنگی مانند از خودبیگانگی و اتمیزه‌شدن تحت مصرف‌گرایی تغییر داد (مارکوزه، ۱۹۶۴). با نگاهی به گذشته، این کنارگذاشتن قانون فقرزدایی زودهنگام بود. هنگامی که نرخ بالای انباشت سرمایه در دهه‌ی ۱۹۷۰ به پایان رسید، این قانون دوباره خود را ابراز کرد. تحلیل ارنست مندل از امواج بلند توسعه‌ی سرمایه‌داری به‌درستی پایان عصر طلایی سرمایه‌داری را تصدیق کرد و اظهار داشت که رکود طولانی مدت اجتناب‌ناپذیر است (مندل، ۱۹۹۵). با این‌حال، او پیش‌بینی کرد که پایان یک موج بلند، مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی را به همراه خواهد داشت، امیدی که در نهایت امروز بی‌اساس بودن آن ثابت شده است.

منابع

Altenried, M. (2022). The digital factory: The human labor of automation. The University of Chicago Press.

Arrighi, G. (1994). The long twentieth century. Verso.

Arrighi, G., Hopkins, T. K., & Wallerstein, I. (1989). Antisystemic movements. Verso.

Baran, P. A., & Sweezy, P. M. (1966). Monopoly capitalism: An essay on the American economic and social order. Monthly Review Press.

Basu, D. (2022). A reformulated version of Marx's theory of ground rent shows that there cannot be any absolute rent.

Review of Radical Political Economics, 54(4), 542–567. https://doi.org/10.1177/04866134221115905

54(4), 542–567. https://doi.org/10.1177/04866134221115905

Braverman, H. (1998). Labor and monopoly capital: The degradation of work in the twentieth century. Monthly Review Press.

Camatte, J. (1988). Capital and community. Unpopular Books.

Christophers, B. (2020). Rentier capitalism: Who owns the economy, and who pays for it? Verso.

Dean, J. (2025). Capital's grave: Neofeudalism and the new class struggle. Verso.

Durand, C. (2024). How Silicon Valley unleashed technofeudalism: The making of the digital economy. Verso.

Dyer-Witheford, N., & Mularoni, A. (2025). Cybernetic circulation complex: Big tech and planetary crisis. Verso.

Federici, S. (2004). Caliban and the witch: Women, the body, and primitive accumulation. Autonomedia.

Fisher, M. (2009). Capitalist realism: Is there no alternative? Zero Books.

Foley, D. (2013). Rethinking financial capitalism and the ‘information’ economy. Review of Radical Political Economics,

۴۵(3), 257–268.

https://doi.org/10.1177/0486613413487154

۲۶۸-۲۵۷ ،(۳)۴۵https://doi.org/10.1177/0486613413487154

Fraser, N. (2022). Cannibal capitalism: How our system is devouring democracy, care, and the planet and what we can do about it. Verso.

Hardt, M., & Negri, A. (2000). Empire. Harvard University Press.

Harrison, S. (2021). Digital feudalism: Sharecropping, ground rent, and tribute. Rethinking Marxism,

33(2), 217–245.
https://doi.org/10.1080/08935696.2021.1893084

33(2), 217–245.
https://doi.org/10.1080/08935696.2021.1893084

Harvey, D. (2012). Rebel cities: From the right to the city to the urban revolution. Verso.

Heinrich, M. (2016). Capital after MEGA: Discontinuities, interruptions, and new beginnings. Crisis & Critique, 3(3), ۹۲–138.

Kliman, A. (2011). The failure of capitalist production: Underlying causes of the great recession. Pluto Press.

Labrousse, A., & Michel, S. (2017). Accumulation regimes. In T. Jo, L. Chester, & C. D'Ippoliti (Eds.), The Routledge

handbook of heterodox economics theorizing, analyzing, and trans-forming capitalism (pp. 54–69). Routledge.

Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). Hegemony and socialist strategy towards a radical democratic politics. Verso.

Lazzarato, M. (2021). Capital hates everyone: Fascism or revolution. Semiotext(e).

Mandel, E. (1995). Long waves of capitalist development: A marxist interpretation. Verso.

Marcuse, H. (1964). One-dimensional man: Studies in the ideology of advanced industrial society. Bacon Press.

Marx, K. (1976). Capital (Vol. 1). Penguin.

Marx, K. (1991). Capital (Vol. 3). Penguin.

۱۴ K. SAITO AND R. SASAKI

Marx, K. (2024). Exzerpte aus Friedrich Ernst Feller, Carl Gustav Odermann: Das Ganze der kaufmännischen Arithmetik

Ungefähr August/September 1878. MEGA Digital. https://megadigital.bbaw.de/exzerpte/detail.xql?id=M0012599&searchTerms=Rente#[62]

https://megadigital.bbaw.de/exzerpte/detail.xql?id=M0012599&searchTerms=Rente#[62]

Mazzucato, M. (2019, October 2). Preventing digital feudalism. Project Syndicate. https://www.project-syndicate.org/

commentary/platform-economy-digital-feudalism-by-mariana-mazzucato-2019-10

Mezzadra, S., & Neilson, B. (2024). The rest and the west: Capital and power in multipolar world. Veros.

Mimura, J. (2011). Planning for empire: Reform bureaucrats and the Japanese wartime state. Columbia University Press.

Moore, J. (2015). Capitalism in the web of life: Ecology and the accumulation of capital. Verso.

Morozov, E. (2022). Critique of techno-feudal reason. New Left Review, 133(134), 89–126.

133(134), 89–126

Muldoon, J. (2022). Platform socialism: How to reclaim our digital future from big tech. Pluto Press.

Rifkin, J. (2014). The zero marginal cost society: The internet of things, the collaborative commons, and the eclipse of

capitalism. Palgrave Macmillan.

Sadowski, J. (2020). The internet of landlords: Digital platforms and new mechanisms of rentier capitalism. Antipode,

۵۲(2), 562–580. https://doi.org/10.1111/anti.12595

Saito, K. (2017). Karl Marx’s ecosocialism: Capital, nature, and the unfinished critique of political economy. Monthly Review Press.

Saito, K. (2023). Marx in the Anthropocene: Towards the idea of degrowth communism. Cambridge University Press.

Sasaki, R. (2021a). A new introduction to Karl Marx: New materialism, critique of political economy, and the concept of metabolism. Routledge.

Sasaki, R. (2021b). Towards understanding Marx's theory of equilibrium and prices of production. In T. Graßmann,

G. Hubmann, & C. Reichel (Eds.), 2019/20 (pp. 135–157). De Gruyter.

Thiel, P. (2014). Zero to one: Notes on startups, or how to build the future. Crown Currency.

Varoufakis, Y. (2023). Technofeudalism: What killed capitalism. Vintage.

Vasudevan, R. (2022). Digital platforms: Monopoly capital through a classical-marxian lens. Cambridge Journal of Economics, 46(6), 1269–1288. https://doi.org/10.1093/cje/beac045

Wallerstein, I. (1983). Historical capitalism: With 'capitalist civilization'. Verso

Wark, M. (2019). Capital is dead: Is this something worse? Verso.

Zuboff, S. (2019). The age of surveillance capitalism: The fight for a human future at the new frontier of power. Public Affairs.